

گوش های خود را باز کنید، دهان خود را باز کنید، آستین های خود را برای عمل درست بالا بزنید - اینگونه است که به درستی یاد می گیرید

اشعیا ۵۰، ۵ تا ۹



خداوندگار یهوه زبان شاگرد به من بخشیده است تا بدانم چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. او صبح به صبح بیدارم می کند؛ آری، گوش مرا بیدار می کند تا همچون شاگردان بشنوم. خداوندگار یهوه گوش مرا گشود، و من سرکشی نکردم و روی برنیتافتم. ۶ پشت خود را به آواز سپردم که مرا زدند، و رخسار خویش را به آواز که ریش مرا کنند؛ آری از رسوایی و آب دهان روی خود را نپوشاندم. ۷ از آنجا که خداوندگار یهوه یاری ام می دهد، هرگز رسوا نخواهم شد. پس روی خود را چون سنگ خارا ساختم، و می دانم که سرافکنده نخواهم شد. ۸ آن که مرا تیرئه می کند نزدیک است، پس کیست که مرا متهم سازد، تا رو در رو بایستیم! مدعی من کیست؟ بگذار نزدیک من آید. ۹ هان خداوندگار یهوه یاری ام می دهد، پس کیست که مرا محکوم کند؟ آواز جملگی همچون جامه مندرس خواهند شد، و بید آنها را خواهد خورد. شرایط والدین سخت است زیرا باید بارها و بارها تجربه کنند که حرف هایشان به جایی نمی رسد یا کاملاً نادیده گرفته می شود: به عنوان مثال مادر پسرش را صدا می زند.

«پیترا! بیدار شو! الان بعد از هفت است - باید به مدرسه بروی!» پیترا در جواب از تخت ناله می کند:

«نه، من امروز نمی خواهم!» مادر عصبانی می شود و می پرسد:

«چرا نه؟» پیترا جواب می دهد:

«چون بچه ها من را اذیت می کنند.»

صحبت کردن گوش داد و عمل کردن بخش های اساسی یادگیری هستند. اولین قدم این است که در وهله اول مایل به گوش دادن باشید. وقتی کسی آنچه می شنود را «از این گوش می گیرد و از آن گوش در می کند» نه تنها ناتوانی در شنیدن را نشان می دهد، بلکه اهمیت ندادن به موضوع را. اگر فردی واقعاً می خواهد یاد بگیرد، باید برای یک رابطه متعهدانه آماده باشد. و این شامل تمایل به تغییر زندگی نیز می شود. شما باید تمایل داشته باشید که اراده ی خودتان را کنار بگذارید تا به چیزهایی که شنیده اید جا بدهید - برای دانش جدید و در نتیجه اقدام جدید. وقتی کسی می شنود اما آمادگی اجرای آنچه شنیده را ندارد، چیزی اساسی از دست رفته است. یا اگر فردی متقاعد نشده باشد که آنچه شنیده است منطقی یا برای زندگی خوب است، آموزش بی فایده است - علاوه بر آن به معلم خود اعتماد ندارد. در آغاز خلقت، گفتار و شنیدن مشکلی نداشت. آدم و حوا در هماهنگی با خدا و طبق اراده او زندگی می کردند. یک رابطه مستقیم و ناگسستنی وجود داشت که آنها را قادر می ساخت هر روز چیزهای جدیدی بیاموزند - با عشق، تخیل و اشتیاق همانطور که هر معلمی آن را می خواهد. اما می دانیم که این رابطه قطع شده است. با سقوط انسان به گناه نه تنها ارتباط با خدا، بلکه ارتباط با یکدیگر نیز قطع شده است. آدم و حوا دیگر نمی توانستند - و نمی خواستند - خدا را بشنوند. و اینگونه، گوش دادن به یکدیگر نیز از هم پاشید. اولین واکنش آنها سرزنش یکدیگر بود. فقط یک نسل بعد، عواقب تلخ «نشنیدن» آشکار شد: فرزندان شان در خصومت مرگباری افتادند. این وضعیت انسانیت است - و بنابراین وضعیت شنوایی، صحبت کردن و عمل کردن ما نیز خراب است.

اشعیا نبی این را به خوبی می دانست. او مجبور بود بارها و بارها صحبت کند - و اغلب نادیده گرفته می شد. حتی گاهی با پرخاشگری و دشمنی مواجه می شد. اما دقیقاً از این تجربیات است که به اشعیا نگاهی اجمالی به آینده ای دور داده شده بود. اشعیا مثل آدم و حوا ناتوانی شنیدن و درک کردن کلام خدا را داشت. اما در آینده کسی را دید که همه چیز برای او متفاوت بود: عیسی. اشعیا همه اینها را به شیوه ای چشمگیر توصیف می کند - قرنها قبل از عیسی. به صلیب کشیدن عیسی را با جزئیات توصیف می کند: او را خواهند زد، بر او تف خواهند انداخت، او را شلاق خواهند زد. اما در میان همه اینها، او چهره خود را چون سنگ خارا نگه خواهد داشت. - بی حرکت و محکم. این به آن معنی است که او در زماز شکنجه خود آرام می ماند. حتی تنفر را نمی توان در بیاض او احساس کرد. تمام وجودش معطوف به خداست. حتی در رنج هم می داند که در ارتباط با خداست.

ما این را در زندگی عیسی می بینیم: او حتی به نزدیک ترین دوستانش اجازه نمی دهد او را از مسیر صلیب مُنصرف کنند. او که خوب می داند چه خواهد شد، بر الاغی سوار می شود و جلوی همه به شهر می رود - آن کار را انجام می دهد با وجود این که می داند که همانا افرادی که او را ستایش می کنند به زودی او را شکنجه خواهند کرد و به صلیب خواهند کشید. و با این حال چشمش به خداست و می گوید: «پدر، اگر می خواهی...انجام شود» اما این

ارتباط نزدیک با خدا تصویر کامل مسیر عیسی نیست. این مسیر عیسی بر عکس انتظار ما به ارتباط شدیدتر با خدا منجر نخواهد شد - عیسی مصیبت رها شدن از سوی خدا را تجربه خواهد کرد. او کاملاً توسط خدا رها خواهد شد. او جدایی را بر روی صلیب فریاد خواهد زد: «خدای من، خدای من، چرا مرا رها کردی؟» این رسوایی نادیدنی است و شبیه هیچ چیز دیگری نیست: عیسی از میان همه مردم - تنها کسی بود که همیشه به خدا گوش داده بود، تنها

کسی بود که اراده خدا را کاملاً برآورده کرده بود - با وجود آن توسط خود خدا رها شده بود. این مسیر عیسی بر عکس مسیر آدم و حوا است: عیسی ارتباط با خدا را قطع نکرده بود، بلکه این کار خود خدا بود. خدا خودش را در صلیب رها کرده بود. کسی که بی گناه بود گناهکار شده بود. عادل ناصالح اعلام شده بود.

و با این حال همه اینها بی معنی نبود. او این کار را کرد تا بتوانیم دوباره با خدا ارتباط روشنی داشته باشیم. همه این کارهای عیسی از قبل برای اشعیا مشخص بود: مأموریت بنده خدا بلند کردن و تسلی دادن انسانهایی است که خسته اند. با مصلوب کردن عیسی بین دو جنایتکار خدا نشان داده است که در میانه تاریخ بشریت ایستاده است. جایی که مردم به دلیل غریزه ظالمانه، به دلیل جنون مذهبی یا به دلیل نفرت غیرقابل درک اعدام می شوند - دقیقاً همان جایی است که عیسی است. او فقط با کسانی که رنج می برند همبستگی نشان نمی دهد - بلکه می خواهد آنها را نجات دهد. مأموریت او برای بلند کردن افراد خسته نه تنها به معنای تسلی دادن آنها است، بلکه برای پیروز شدن بر شر است. آنچه ما را از خدا جدا کرده است به واسطه او منسوخ می شود. اشعیا عیسی را دید - شخصی که همانطور زندگی خواهد کرد که همیشه در نظر گرفته شده: به روی خدا باز خواهد بود و به دستورات او گوش خواهد داد. عیسی بارها به شنوایی خود اشاره می کند و می گوید: «من آنچه را از او شنیده‌ام، به جهان باز می گویم.» عیسی از طریق ماهیت و منشأ خود بدون قید و شرط به روی خدا باز بود. این گشودگی مستقیماً به اطاعت بی قید و شرط می انجامد. برای او، گوش دادن به طور جدایی ناپذیر با عمل مرتبط است - بدون تناقض، بدون مصالحه. فرد چون نمی تواند به سوی خدا باز شود، کار کاملاً متفاوتی انجام می دهد.

آزادی عیسی دقیقاً در این واقعیت است که او کاملاً به خدا وابسته است: «او که همذات با خدا بود،... خود را خالی کرد... خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید.» اگر عیسی نمی خواست خود را باز کند، پنج شبیه ای که به او خیانت شده بود تبدیل به جمعه خوب نمی شد. عیسی شنید و اطاعت کرد. "اراده تو انجام

شود" اصل راهنمای زندگی او بود. اشعیا همه اینها را به شیوه ای چشمگیر توصیف می کند - قرنها قبل از عیسی. اما عیسی چگونه می تواند همه این کارها را انجام دهد؟ چگونه می تواند با این همه دشنام در نهایت مطیع بماند - حتی اگر اطاعت او بی پاسخ بماند؟ با وجود تمام رنج ها و تمام تحقیرها، یک آسیب ناپذیری نهایی در عیسی می ماند. حتی در عمیق ترین فاصله از خدا فریاد می زند: «ای پدر، روح خود را به دست تو می سپارم.» و اشعیا می نویسد: بنده خدا دشمنان خود را حتی از روی صلیب داوری خواهد کرد. بله، عیسی این کار را انجام می دهد. او حکم قانونی صادر می کند: «ای پدر، آنها را ببخش، زیرا آنها نمی دانند چه می کنند.» عیسی همچنان رو به خداست. حتی وقتی که خونریزی می کند و حتی در حالی که قلبش شکست است - ایماز او از بین نمی رود. و به قول اشعیا می گوید: «اینک، یهوه خدا به من کمک می کند، چه کسی مرا محکوم خواهد کرد؟» اولین نور قیامت در همین کلمات نهفته است. عید پاک فقط با رستاخیز فیزیکی عیسی آغاز نشد - بلکه با قضاوت خدا آغاز شد. و در مورد ما اینطور است: هر کاری که مردم با ما انجام می دهند یا در مورد ما می گویند فقط معنایی موقتی دارد. خدا حرف آخر و قاطع را می زند - و این کلمه ما را تبرئه می کند. از طریق عیسی مسیح، خدا ما را به عنوان فرزندان خود می پذیرد. و این حکم از قبل معتبر است: عیسی هنوز هم امروز از ما دفاع می کند. در دست راست خدا او کاملاً طرف ماست. او برای ما دعا می کند - در سلامتی و بیماری، در زندگی و در مرگ. ما هرگز تنها نیستیم. از طریق عیسی ما ارتباط بی وقفه با خدا داریم.

هفته ای که قرار است شروع کنیم، هفته مقدس نام دارد. کلمه آلمانی "kar" در اصل به معنای «غم» است. ما به مسیر رنجی که عیسی طی کرده بود فکر می کنیم. و با این حال این هفته یک نقطه برجسته دارد: در پنجشنبه بزرگ، عیسی در معاشرت نزدیک با شاگردانش بود. آنچه را او در آن زمان گفت، این هفته نیز می گوید و انجام می دهد: این برای هر یک از ما معنای بزرگی دارد. «این بدن من است ... این خون من است.» با این حرف ها خودش را کاملاً به ما می بخشد. ما از طریق او به خدا دسترسی آزاد داریم. آمین